

نگاهی به مجموعه شعر پریزاد از سارا جلوداریان

غلامعلی حدّاد عادل* (رئیس و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: زنان، بعد از انقلاب اسلامی، علاوه بر عرصه‌های انقلابی و اجتماعی، در حوزه سرودن شعر نیز رشد و شکوفایی داشته‌اند. سارا جلوداریان یکی از این زنان است که در این سال‌ها در عرصه شعر فعال بوده است. پریزاد گزیده اشعار اوست در سه فصل با نام‌های «فصل عشق»، «فصل عطش»، و «فصل راز». بررسی زبان شعر جلوداریان از لحاظ دستوری، تصاویر، و مضامین می‌تواند ابعاد گوناگون شاعرانگی این سراینده جوان را نشان دهد. عشق به میهن و زادگاه، پرداختن به دفاع مقدس و قهرمانان، خلیج فارس، احساسات عاشقانه و احوال شخصی و اشعار مناسبتی از جمله موضوعات شعری جلوداریان است. او در ترانه‌سرایی هم تواناست. بررسی موضوعات عام پریزاد و اشعار آیینی و ترانه‌گون آن از مباحث این مقاله خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: سارا جلوداریان، پریزاد، شعر آیینی، ترانه، انقلاب اسلامی.

مقدمه

در تاریخ ادبیات ایران، در میان شاعران بزرگ، کمتر به نام زنان برمی‌خوریم؛ با این حال، زنان به اعتبار طبع لطیف و حسّاس خود همواره در عرصه شعر و شاعری حضور داشته و، در یک‌صد سال گذشته، نام‌هایی چون پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد جای خود را در تاریخ ادبیات فارسی و اذهان مردم باز کرده‌اند. زنان، در چهل و چند سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران سپری شده، همچنان که در عرصه فعالیت‌های انقلابی و اجتماعی فعال بوده‌اند، در شعر نیز رشد و شکوفایی داشته‌اند؛ چنان که می‌توان گفت هم‌اکنون در ایران ده‌ها شاعر خوب زن حضور دارند که بی‌گمان،

در میان آن‌ها، چند شاعر درجه‌اول به چشم می‌خورد و سارا جلوداریان یکی از آن‌هاست. مقاله را با غزل «آتش و گلستان» (ص ۱۰۲)^۱ سروده این شاعر جوان آغاز می‌کنیم و، سپس، درباره شعر او سخن خواهیم گفت:

دلت انار ترک‌خورده زمستان است	دلت که مجمری از آتش و گلستان است
دو چشم مشرقی‌ات را چگونه شرح دهم	شبیبه پنجره‌ای باز رو به باران است
به‌دستِ توست کلید طلایی این باغ	بخوان عزیز که فصل هزارستان است
از آن زمان که تو لیلای ماجرا شده‌ای	چقدر عشق که سرگشته بیابان است!
چقدر لهجه شیرین و ساده‌ای داری	که مثل سلسله شاعران کاشان است!
نمی‌شود به تو تشبیه کرد دریا را	چقدر موج که از خشم تو هراسان است!
تو مثل کوه صبور، نمی‌توان فهمید	غمی که در قفس سینه تو پنهان است
به این دلیل بزرگی که شیرزن هستی	وگرنه شیر در این بیشه‌ها فراوان است ...

پیش از آنکه درباره ویژگی‌های شعر جلوداریان سخن بگوییم، مناسب است به روند تحول شعر فارسی در دوران پس از انقلاب اشاره‌ای کنیم. شعر در انقلاب اسلامی، با تکیه بر پشتوانه «شعر سنتی» و پشت سرگذاشتن تجربه «شعر نو»، به مرحله جدیدی قدم نهاده است که آن را در عبارت کوتاه «وفاداری به صورت شعر سنتی و بهره‌مندی از زبان شعر نو» می‌توان تعریف کرد. در چهل و چند سال اخیر، عموم شاعران انقلاب در قالب‌های قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و حتی قطعه شعر سروده‌اند، اما این التزام به قالب و صورت به معنی التزام به زبان شعر سنتی و مضامین آن — که اوجش را در شعر فارسی دوره قاجار می‌توان ملاحظه کرد — نبوده است. همچنان که در جای دیگر گفته‌ایم، این تحول را می‌توان «ریختن باده نو در جام کهن» (حداد عادل، ص ۳۸) دانست و البته بدیهی است این قاعده کلی استثناهایی هم دارد.

سارا جلوداریان را می‌توان در شمار چند شاعر درجه‌اول زن دوران انقلاب اسلامی دانست. او فارغ‌التحصیل رشته «نانوکشاوری» و زاده کاشان است؛ شهری با اصالت و قدمت در دین‌داری و علم و هنر و فرهنگ؛ شهری در حاشیه کویر با مردمانی سخت‌کوش و خوش‌ذوق که، در طول تاریخ، نام‌آورانی در فقاقت و حکمت و عرفان و علم و ادب پرورانده است و، با داشتن شاعری مانند محتشم کاشانی (۹۰۵-۹۹۶ق) در اوج شعر آیینی کهن و دو شاعر بنام معاصر یعنی سهراب

۱. در سراسر این مقاله، شماره صفحات مربوط به کتاب پرزاد (گزیده اشعار سارا جلوداریان) است و، برای رعایت اختصار، از تکرار نام صاحب اثر پرهیز شده است. همچنین، چون معتقدیم این مقاله مستقل از دفتر شعر شاعر باید بتواند هنر شاعری و فضای کلی اشعار او را برای خواننده بازنمایی و ترسیم کند، در اغلب موارد، به جای یکی دو بیت از یک شعر، تمام آن را به مثابه شاهد سخن آورده‌ایم.

سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷) و مشفق کاشانی (۱۳۹۳-۱۳۰۴)، شاعر پروری خود را اثبات کرده است. جلوداریان را باید حلقه‌ای از زنجیره طولانی شاعران کاشانی دانست. او، همچنان که خود گفته است و بدان می‌بالد، از «سلسله شاعران کاشان است» (ص ۱۰۲) و «لهجه شیرین و ساده‌ای» (همان جا) دارد. کاشان با همه چهره‌ها و جلوه‌هایش در شعر او حضور دارد؛ تابدان حد که گویا آگاهانه اصرار دارد، در هر فرصتی، از شهر خود یاد کند و در مضمون‌سازی‌ها از هر آنچه به کاشان تعلق دارد بهره بگیرد. مثلاً، در غزل «این امانت را به من بسپار» که به «استاد مشفق کاشانی» تقدیم شده و، به رسم حق‌شناسی، خود را مدیون توجه او می‌داند؛ ضمن اشاره‌ای به محتشم کاشانی — می‌گوید:

لطفِ صدها فیض در منظومه عرفانی‌ات خونِ صدها محتشم در غیرتِ کاشانی‌ات
این امانت را به من بسپار تا یعقوب‌وار گل کنم یک‌عمر زیر سایه کنعانی‌ات

(ص ۱۴-۱۵)

در شعر «ایران» نیز، با اشاره‌ای به شعر سهراب سپهری،^۱ می‌گوید:

شهریاری و پُر از شور «همای رحمت» چینی نازک تنهایی کاشان منی

(ص ۲۳)

و در غزل «برای سهراب سپهری» می‌گوید:

من که چیزی ندارم تا برایت بخوانم با تو از شعر گفتن من مگر می‌توانم؟!
نازنین مسافر! حجم سبزت همیشه مثل جریان خون است در رگ و استخوانم
جاده‌ها را صدا کن، کفش‌ها را به پا کن از گلستانه تا عشق، من تو را می‌رسانم
قایم پشتِ دریاست، بی تو اقا غریقم حس پارو ندارد قدرت بازوانم
هیچ‌کس جز تو شاعر غریبم را نفهمید خنده‌ای بی دلیل، گریه‌ای ناگهانم
مرگِ رنگِ تو را هم در کنار چمن‌ها می‌نویسم برای آبی آسمانم
ای تبِ تندِ مهتاب، نبضِ تنهایی و آب! شرقِ اندوه! سهراب! دردهایت به جانم
لهجه کاشی‌ات را، رمز نقاشی‌ات را کاشکی می‌شنیدم، کاش می‌شد بدانم
جایت اینجا چه خالی ست زیر امواج باران! مثل راز گل سرخ بر لب داستانم

(ص ۳۱-۳۲)

حضور دیگر نمادها و مظاهر فرهنگ و تمدن کاشان — مانند فرش در شعر «ترنج» با عنوان فرعی «برای هنر اصیل ایرانی: فرش» (ص ۴۰)؛ تمدن باستانی سیلک و سفالینه‌های آن در دو شعر «چلیچراغ» (ص ۴۵) و «خاک عزیز» (ص ۴۸)؛ گلاب قمصر در شعر «گل سرخ» با عنوان فرعی «برای دشتستان‌ها و گلاب ناب قمصر»

۱. به سراغ من اگر می‌آید/ نرم و آهسته بیاید/ مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من!

کاشان» (ص ۸۷)؛ و سردابه‌های کاشان در شعر «غریب‌ترین» (ص ۱۷۲) — را در جای‌جای اشعار جلوداریان می‌توان دید. او عشق به زادگاه کویری خود را در غزل «کویرانه» (ص ۸۳) بهتر و بیشتر از هر شعر دیگری اظهار کرده‌است:

ای آخرین دقایق بارانی، خوابِ کویر سبزترین خواب است
در امتداد پنجره‌های شهر، تل‌ماسه‌های روشنِ مهتاب است
ای جاده‌های روبه‌فراموشی، باید غروب را به تماشا برد
جایی که، در محاصره‌خورشید، یک آسمان شقایق و عتاب است
بوی کویر می‌برد انگار تا خانه‌های کاغذی نمناک
تا دوردست منظره‌هایی که همچون عتیقه نادر و کمیاب است
این خاک‌دانه‌های ترک‌خورده، این سقف‌های گنبدی منقوش
بر گردگرد حلقه‌ انگشتر، مثل نگین برهنه و جذّاب است
قلب کویر، در گذرِ شن‌باد، آینه‌دار سیطره‌ نور است
میراث بی‌بدیلِ خداوندی، میراث‌دارِ حافظه‌ آب است
حتّی، هزار سال پس از این هم، حال‌وهوای شعر کویرانه‌ست
شعری که زادگاه سفرهایش در کاروان‌سرای مرنجاب است

جلوداریان شاعری پُرکار است. از او تاکنون این مجموعه‌شعرها به چاپ رسیده‌است: خاطرات مشترک، هر جاده‌ای به منزل مجنون نمی‌رسد، نی‌زار گواه است، آتش و گلستان، نفحه‌ فردوس، پرزاد، و کهربا. ما، در این مقاله، تنها از مجموعه‌شعر پرزاد استفاده کرده‌ایم که گزیده‌اشعارِ اوست و شامل سه فصل: «فصل عشق» (با ۷۱ شعر)، «فصل عطش» (با ۶۳ شعر)، و «فصل راز» (با ۱۴ شعر). «فصل عشق» شعرهایی با مضامین عام دربردارد و «فصل عطش» شعرهای آیینی شاعر را؛ و «فصل راز»، که در مقایسه با دو فصل دیگر بسیار کوتاه‌تر است، شامل شعرهایی است که ظاهراً با انگیزه ترانه‌سرایی سروده شده و زبانی شکسته دارد. در این مقاله، نخست به «زبان شعر» جلوداریان و سپس به «مضمون و درون‌مایه» آن خواهیم پرداخت.

زبان شعر

جلوداریان، در پرزاد، زبانی روشن اما پُرپیش دارد. زبان او پیچیده نیست لکن، در عین سادگی، فاخر است. شعرهای او از لحاظ رعایت قواعد دستوری «سالم» است و فهم آن دشوار نیست؛

پُرتصویر است اما این تصویرسازی‌ها از روشنی شعر نمی‌کاهد و، در آن، نشانی از دشواری‌های مخصوص سبک هندی دیده نمی‌شود. بعضی از اشعار او، از حیث روشنی و سادگی، نمونه بارز «سهل ممتنع» است. نخست غزل «چلچراغ» و سپس غزل «شرف» را (با عنوان فرعی «پیشکش فقرا و محرومان جهان») به مثابه شاهد مدعا ذکر می‌کنیم:

دور از منی و همدم دیرینه منی	پروانه‌ای و در قفس سینه منی
حیف از تو که غبار مرا پاک می‌کنی	حیف از تو که نشسته بر آینه منی
گلگشتی و بهاری و نارانج‌زاده‌ای	خاک سیلک و ظرف سفالینه منی
در پاره‌پاره غزلم نقش بسته‌ای	در گوشه‌گوشه دل بی‌کینه منی
ماه تمامی و لب ایوان نشسته‌ای	خورشید نیم‌روز لب چینه منی
حالا که آمدی، قدمت روی چشم‌هام	تو چلچراغ روشن آدینه منی

(ص ۴۵)

گل بودی و دریغ که گلدان نداشتی	سر بودی و دریغ که سامان نداشتی
هر کوچه‌ای برای تو بن بست شد، ولی	راهی از این گذر به خیابان نداشتی
هر پنجره برای تو دیوار شد، ولی	در چشم‌ها جز نم باران نداشتی
هر روز یک مصیبت و هر روز یک عزا	اما، دریغ، شام غریبان نداشتی
از کودکی، شکسته شدی چون که هیچ وقت	اسباب‌بازی و لب خندان نداشتی
مجنون شدی، دلت به کجاها کشیده شد ...	اما، در این مسیر، بیابان نداشتی
هم سفره همیشگی من! غمت مباد	نامت بلند باد، اگر نان نداشتی
سعدی تویی که شعر شرف خلق کرده‌ای	هر چند بوسستان و گلستان نداشتی
غیر از خودت نخواستی از هیچ کس مدد	غیر از «خدا» به هیچ کس ایمان نداشتی

(ص ۷۰-۷۱)

اما همه ویژگی شعر جلوداریان در سادگی خلاصه نمی‌شود، بلکه شاخصه مهم‌تر شعر او تصویرسازی‌هایی است که مطلقاً در شعر کهن دیده نمی‌شود و به زبان شعر نو تعلق دارد؛ زبان و بیانی که از قواعد متعارف و مرسوم سنتی تبعیت نمی‌کند و کاربردش نوعی شجاعت می‌خواهد و در شعر جلوداریان دیده می‌شود. او، در پاره‌ای از اشعارش، جسارت و جرئت خود را در شکستن مرزهای شعر سنتی نشان می‌دهد. برای نمونه، به ترتیب، به دو غزل «دو فنجان غزل» و «کودکی» او استناد می‌کنیم:

رسید و هرچه نفس داشت در هوایم ریخت
رسید و ماهی بی طاقّت نگاهش را
سلام کرد، سلامی چنان شریف و لطیف ...
به شعرهای من آن قدر احترام گذاشت
و من شبیه همان دختر دهاتی گنج
تمام خانه پُر از شمعدان و آینه شد
چقدر لنگه به لنگه، چقدر بچه شدم!
هرآنچه ریخت سلیمان من در این کوزه

و دسته دسته کبوتر شد و به پایم ریخت
به رودخانه آرام چشم هایم ریخت
که رنگ عشق به دنیای غم فزایم ریخت
که، جای چای، دو فنجان غزل برایم ریخت
و او که عطر چراگاه در فضایم ریخت
شبی که خون گل سرخ در حنایم ریخت
چقدر حنجره پاک در صدایم ریخت!
هدیّتی ست که از جانب خدایم ریخت

(ص ۵۹)

و من دوباره به یک خوابِ ناز خواهم رفت
سوار اسب همیشه سپید خوشبختی
برای یافتن جعبه های جادویی
درست مثل پرستوی کوچک قصّه
و دگمه های دلّم را که تابه تا بستم
دوباره ماه اتّاقِ مرا بغل کرده

به کودکی، به افق های باز خواهم رفت
به کوچه باغ زمان، یگانه تاز خواهم رفت
به آن گذشته پُر رمز و راز خواهم رفت
به سرزمین فرود و فراز خواهم رفت
به سمّت خاطره ای دیر باز خواهم رفت
و من دوباره به یک خوابِ ناز خواهم رفت

(ص ۸۹)

در شعرِ اوّل، تعبیرِ ذکر شده در مصراع های «رسید و هرچه نفس داشت در هوایم ریخت» و «دسته دسته کبوتر شد و به پایم ریخت» و «... ماهی بی طاقّت نگاهش را/ به رودخانه آرام چشم هایم ریخت» حکایت از فاصله گرفتن شاعر از زبان شعر کهن دارد. این فاصله او را به کلیّ از سنت و سابقه جدا نمی کند، امّا بر وسعت دایره زبانی اش می افزاید. در شعر «کودکی»، دو بیت آخرِ غزل کاملاً رنگ و بوی نو دارد؛ «تابه تابستن دگمه های دل» و «به خوابِ ناز رفتن شاعر در اتّاقی که ماه به آغوشش کشیده» نمونه هایی از شگردها و چشمه های شاعرانه ای است که جلوداریان در کار می آورد. او، با این نوآوری ها در زبان شعری خود، مَهر و امضایش را بر شعرِ خود می گذارد. زبانِ نوِ جلوداریان خواننده را گاه به یادِ زبان شعرِ فروغ و گاه زبان شعرِ سهراب و حتّی زبان غزل منزوی می اندازد؛ شاعرانی که جلوداریان با شعرشان انس و به خودشان دل بستگی دارد و برایشان جدا جدا شعر گفته است. جای پای فروغ را در شعر جلوداریان در غزل «دچار»، هم در مطلع و هم در خاتمه آن، می توان دید:

بریز در رگِ من کولیِ جنونّت را
از این به بعد من و تو دچارِ هم هستیم

نفس بکش همه عقدۀ درونّت را ...
به دستِ خاطره بسپار تا کنونّت را

(ص ۵۲)

جلوداریان، در شعر «برای سهراب سپهری»، چنان که پیش تر دیدیم، کاملاً تأثیر زبان سهراب را در شعر خود نشان می دهد. به همین صورت، تأثیرپذیری از منزوی را در شعر بلند «برای حسین منزوی غزل پرداز بی تکرار» (ص ۲۸) می توان دید.

دیگر ویژگی شعر جلوداریان زبان زنانه اوست. مانند همه شاعران موفق زن، مهر طبیعت زنانه را جای به جای بر شعر خود می نهد: همان ظرافت و نازک اندیشی و نرمی و طراوت ویژه ای که در شعر جلوه گر می شود. این ویژگی را در غزل کوتاه «مرا ببخش» می توان دید:

درخت سیم و در گیر و دارِ عصیانم	شبیه نقطه آغاز و خط پایانم
من آن نجابت از یادرفته تلخم	که عطر مریم ها رخنه کرده در جانم
کسی به فکر کسی نیست آی هم گریه!	به دست خوب تو محتاج مانده دستانم
مرا ببخش که درد تو را نمی فهمم	مرا ببخش که قدر تو را نمی دانم
تویی که، از دل یک گل، بهار آوردی	منم که سردترین قاصد زمستانم
به تار موی تو و بغض در گلو سوگند	که زیر سایه مردانه تو می مانم

(ص ۹۳)

جلوداریان، حتی آنجا که برای امام رضا شعر می گوید، از این زبان ظریف زنانه بهره می گیرد. از جمله، در این بیت پایانی غزل «نشان افتخار»:

به شوق دیدنت از راه های دور می آیم	دوباره ضامن من باش و من هم بچه آهویت
------------------------------------	--------------------------------------

(ص ۱۹۰)

جلوداریان، در شعر «پریزاد» با عنوان فرعی «برای وطنم ایران»، آنجا هم که در وصف وطن شعر می گوید، احوال و خصوصیات زنانه را منعکس می سازد:

ونوس آسپایی! ماه منظوم تماشایی!	رها کن در خلیج فارس گیسوی شالیت را
---------------------------------	------------------------------------

(ص ۳۵)

از این دست، نمونه های دیگری نیز در شعرهای جلوداریان هست که با خواندن پریزاد می توان بدان ها پی برد.

مضمون و درون مایه

بخش دوم مقاله را، با بهره گیری از دوگانه «ذهن و زبان»، به «ذهن شاعر» اختصاص می دهیم و از درون مایه شعر جلوداریان سخن می گوئیم. پیش تر سه فصل پریزاد («فصل عشق»، «فصل عطش»، و «فصل راز») را برشمردیم. ویژگی شعرهای «فصل عطش» آیینی بودن آن هاست؛ برخلاف «فصل عشق»

که تقیّد به موضوع و محوری خاص در شعرهای آن دیده نمی‌شود. در «فصل عشق»، شاعر برای «هرچه و هرکه دل تنگش می‌خواسته» شعر گفته‌است. شماری از آن‌ها مشخصاً به زادگاه او کاشان مربوط می‌شود، اما عشق او به کاشان نمونه‌ای از عشق او به ایران است. ایران‌دوستی در اشعار جلوداریان موج می‌زند. او به نسلی تعلّق دارد که دوران جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران را در سال‌های نوجوانی و جوانی تجربه کرده‌است. این تجربه دردناک منشأ آفرینش شعرهایی درباره شهدا و قهرمانان و سرداران جنگ شده‌است. جلوداریان هم به ایران عشق می‌ورزد و هم به آن مردانی که جان خود را با انگیزه دینی و اسلامی برای دفاع از ایران فدا کردند. او را به این اعتبار می‌توان، از لحاظ مرامی، شاعری «ملّی‌مذهبی» (به معنای واقعی و نه به معنای نسبتاً منفی روزنامه‌ای و سیاسی این تعبیر) دانست. دریغ است بعضی از غزلیات ایران‌دوستانه او را در اینجا نیاوریم. غزل «پرزاد» را، که نامش به این مجموعه شعر داده شده و برای ایران است، با هم می‌خوانیم:

نوشتم پشت هر گلبرگ سرخی شرح حالت را	کشیدم روی هر آئینه‌ای طرح جمالت را
به گوش هر غریب و آشنا نام تو را خواندم	دمیدم در ضمیر شعرها عطر خیالت را
تویکرنگی و ترکیب تمام رنگ‌ها هستی	ندارد هیچ پاییز و بهاری اعتدالت را
تو آن اسب سپید قصّه پردازان دنیایی	که از این سو به آن سو می‌کشاند باد یالت را
ونوس آسبایی! ماه منظوم تماشایی!	رها کن در خلیج فارس گیسوی شالت را
من از عمق تمدن‌های چندین‌ساله می‌بینم	امیر فین کاشان را و سردار شمالت را
زمستان‌ها که برفی می‌شود پیراهن الوند	می‌اندازم به دور گردنم کشمیر شالت را
چه مشتاقان به دل دارند اقیّد وصال را!	چه بدخواهان به سر دارند سودای محالت را!
شب است و باز در آغوش پُر مهر تو می‌خوابم	الهی که نبینم، تا ابد، رنج و ملالت را
خراسان تا خراسان مژده دیدار می‌آید	نوازش کن، نوازش کن، نوازش کن غزالت را...

(ص ۳۵-۳۶)

اثر جنگ را در آن دسته از شعرهای شاعر که حال‌وهوای «ایرانی» دارند، از جمله در غزل «خاک

عزیز»، به روشنی می‌توان دید:

به چشمم می‌کشم، هر صبح، خورشید طلایت را	به خوابم می‌برم، هر شام، ماه دلربایت را
اگرچه از تبار آب و باد و آتش و خاکم	خدا با روح من آمیخت روح کبرایت را
تو در مقیاس‌های کوچک کاغذ نمی‌گنجی	به تن کرده‌ست دنیا اطللس جغرافیایت را
عروس شرق! من نیلوفر صحرایی‌ات هستم	نگیری از وجود بی‌پناهم ریشه‌هایت را
بدون تو تمام شاعران خاموش می‌مانند	و دیگر هیچ شعری پُر نخواهد کرد جایت را
کجا پیدا کنم یک نگه از خاک عزیزت را؟	کجا پیدا کنم یک شمه از حال‌وهوایت را؟

چه خوشبختم که در گنجینه‌های باستان دارم
 ترنجم نیست، گنجم نیست، اما دوست می‌دارم
 دلم می‌خواست رودی می‌شدم بر بستر «مجنون»
 دلم می‌خواست موجی می‌شدم بر ساحل «اروند»
 گل شیپوری من! چشم بد از بارگاهت دور
 پرستوها اگر رفتند، روزی باز می‌گردند
 سیلک سربه‌زیر و اعتبار آریایت را!
 حصیر کهنه‌ات را، پاره‌های بوریایت را
 که لیلاوار در بر می‌کشیدم کربلایت را
 که دیگر بار با خون می‌نوشتم ماجرایت را
 بتابان گنبد و گلدسته‌های کهربایت را
 که هر حس غریبی می‌شناسد رد پایت را ...

(ص ۴۸-۴۹)

در غزل مزبور، کلیدواژه‌های «مجنون» و «کربلا» و «اروند» به ادبیات دفاع مقدس یا همان جنگ تحمیلی تعلق دارند و حضورشان، به‌روشنی، گره‌خوردگی عشق به ایران و احترام به شهیدان را آشکار می‌سازد. غزل «اسفندیار باش» نیز آینه تمام‌نمای عشق شاعر به ایران و درد و داغ و حسرت او برای شهیدان است:

دارند عشق را به خیابان می‌آورند
 از من نپرس حال و هوایم چگونه است
 با هر نسیم، داغ دلم تازه می‌شود
 در دوردست‌ها خبری از بهار نیست
 آه، ای شب عزیز، لباس عزای پوش
 گل می‌برند و خالی گلدان می‌آورند
 این روزها که بغض فراوان می‌آورند
 پس کی برای پنجره باران می‌آورند؟
 تقویم‌ها همیشه زمستان می‌آورند
 تابوت ماه را لب ایوان می‌آورند

اسفندیار باش و از این ضربه‌ها نترس

رویین‌تنان حماسه به میدان می‌آورند

(ص ۲۲)

جلوداریان برای خلیج فارس هم دو غزل با عنوان «خلیج فارس ۱» و «خلیج فارس ۲» دارد که در کنار هم در صفحات ۵۰ و ۵۱ چاپ شده است. دو بیت آغازین «خلیج فارس ۱» چنین است:

می‌بوسمت از دور ای پنهان‌آبی
 گیسوی مواجهت رها بر شانه بندر
 محتاج آغوش تو هستم مادر آبی!
 دل می‌بری از لنج‌ها طغیانگر آبی!

(ص ۵۰)

که ظرافت‌ها و احوال زنانه و دخترانه را در دو بیت مزبور هم به‌خوبی می‌توان دریافت. در ادامه، صورت کامل شعر «خلیج فارس ۲» را می‌آوریم تا، همچنان‌که شاعر ما حق وطن و خلیج فارس را به‌خوبی ادا کرده است، ما هم تاحدی حق او را ادا کرده باشیم:

لنج‌ها آرام می‌گیرند روی بستر
 مرغ‌ها آواز می‌خوانند بالای سرت

خوش به حال بچه‌ماهی‌ها که بازی می‌کنند	در خروش موج‌ها و سینه پهن‌اورد!
خوش به حال بادبادک‌ها که جولان می‌دهند	در هوای شرجی و تنگ غروب بندرت!
کاش می‌شد مثل مروارید غلٹی می‌زدم	در حریر ماسه‌ها و ساحل خوش منظرت!
خلسه آشفته‌گان در آبی سکرآورد	عشوۀ نیلوفران در پیچ‌وتاب پیکرت
شرحه‌شرحه از دل طوفانی‌ات خون می‌چکد	عشق می‌ریزد به گرماگرم چشمان ترت
هر نسیمی از جوار آستانت بگذرد	شمه‌ای می‌آورد از لاله‌های پرپرت
گرچه عمری کارزار دود و خاکستر شدی	باز روشن می‌شود فانوس‌ها دور و بورت

(ص ۵۱)

در پریزاد، حال و هوای ایرانی را، افزون بر اشعاری که در این مقاله آورده‌ایم، در غزل‌های «اذان بم» با عنوان فرعی «برای زلزله بم و غم مردمانش» (ص ۱۸-۱۹)، «از ارگ تا سیلک» با عنوان فرعی «برای فاجعه جمعه ۵ دی ۱۳۸۲-زلزله بم» (ص ۲۰)، «ایران» با عنوان فرعی «برای خاک پاک ایران» (ص ۲۳-۲۴)، «ترنج» با عنوان فرعی «برای هنر اصیل ایرانی؛ فرش» (ص ۴۰) و «گل سرخ» با عنوان فرعی «برای دشتستان‌ها و گلاب ناب قمصر کاشان» (ص ۸۷) نیز می‌توان دید.

بخش گسترده‌ای از شعرهای «فصل عشق» گزیده‌اشعار پریزاد به احوال درونی شاعر تعلق دارد؛ احوالی که آمیزه‌ای است از عشق و امید و ناامیدی و آرزوها و غصه‌ها و گلایه‌های دخترانه و زنانه که حرف دل شاعر است. این دست احوال را به‌ویژه در این غزل‌ها می‌توان خواند: «برای آخرین بار» (ص ۲۷)، «تقویم» (ص ۴۱)، «تکه‌سنگ من» (ص ۴۲)، «چلچراغ» (ص ۴۵)، «خاطرات مشترک» (ص ۴۶-۴۷)، «دریایی» (ص ۵۳)، «دل من» (ص ۵۷)، «دوفنجان غزل» (ص ۵۹)، «دیگر نخواهم بود...» (ص ۶۲)، «طالع» (ص ۷۲)، «طوفان» (ص ۷۳)، «فراموشم کنید» (ص ۷۹)، «کمکم کن» (ص ۸۴)، «گل ناز» (ص ۸۸)، «مال خودت باشد» (ص ۹۰)، «مرا ببخش» (ص ۹۳)، «نسیم» (ص ۹۶) و «وصیت» (ص ۹۸).
از میان اشعار فراوان عاشقانه و سراسر تغزل پریزاد به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

تقویم توی کوچه قدم می‌زد با دختری که عاشق باران بود

با دختری که سینه دریاپیش در معرض همیشه طغیان بود

تقویم همچنان سپری می‌شد در چشم‌های قهوه‌ای دختر

که ناگهان زمان متوقف شد: مرد غریبه‌ای ته فنجان بود

مرد غریبه‌ای که سر ساعت (ساعت به وقت شرعی احساسات)

آمد سراغ خلوت آینه؛ آینه روبه‌روی زمستان بود ...

(«تقویم»، ص ۴۱)

آشفته‌ترین گوشه دنیا است دلِ من
آرامشِ تدریجی و طوفانِ حوادث
یک‌روز پیِ راحتی و خوش‌گذرانی
یک‌روز پیِ حُلّ معماست دلِ من
در آینه‌ها باز به دنبال چه هستی؟
از پشتِ همین قافیه پیداست دلِ من
بگذار بداند همه قصه ما را
بگذار بداند شب دیدارِ من و توست
این شعر برای شب دیدارِ من و توست
بعد از تو نه عشقی، نه امیدی، نه بهاری ...

(«دلِ من»، ص ۵۷)

به این گنجشکِ غمگین یاد دادی پرگشودن را
خودت گفתי که باید رفت تا جایی که عاشق شد
مرا با پنجره با لهجه باران صدا کردی
به پاهایم رساندی طاقتِ فرهاد رفتن را
بین این چشم‌های بچه‌آهوی قشنگِ توست
ببین این رودابه گیسو پریشانِ اساطیریست
نه! این انگار از روز ازل ما را به هم بخشید

(«روز ازل»، ص ۶۴)

آمیخت با تمام وجودم وجودِ تو
چیزی شبیه معجزه در من وزید و بعد
جنگلِ چقدر دور و برم را گرفته بود!
فانوس‌ها به قصدِ نجاتِ من آمدند
حالا در آستانه طغیان نشسته‌ام
دیگر نمی‌شود بروم، نه نمی‌شود
گل کرد روی پیکرِ من تار و پودِ تو
آغاز شد نسیمِ فراز و فرودِ تو
اما درست لحظه خوبِ ورودِ تو
فانوس‌ها به قصدِ سلام و درودِ تو
تا، موج‌موج، پُر شوم از رودودِ تو
بود و نبودِ من شده بود و نبودِ تو

(«فانوس‌ها»، ص ۷۸)

جز این‌ها، در «فصل عشق»، شعرهای دیگری هم هست که شاعر آن‌ها را به مناسباتی سروده:
گاه برای مادرِ خود، از جمله دو شعر «پنجه تقدیر» (ص ۳۸-۳۹) و «قهرمان شکسته» (ص ۸۱)؛ و گاه
از پیِ بعضی اتفاقات ناگوار، از جمله شعر «دوست» (ص ۶۰-۶۱) در غمِ جان‌باختن تعدادی
از دانشجویان در حادثه واژگونی اتوبوس دانشگاه علوم و تحقیقات تهران در چهارم دی ۱۳۹۷؛ و یا
برای فقرا و محرومان جهان، از جمله شعر «شرف» (ص ۷۰-۷۱)؛ و گاهی نیز برای رنجِ مردمان
کشورهای همسایه، از جمله شعر «غریب آشنا» (ص ۷۵-۷۶) که شرحی شاعرانه از زبان یک دردمند

افغان است؛ و آن‌ها را در مقایسه با شعرهای متضمن احوال شخصی شاعر — که شعرهای «انفسی» است — با قدری تسامح می‌توان شعرهای «آفاقی» او دانست.

«فصل عطش» بخش دوم مجموعه پریزاد است و در بردارنده شصت و سه شعر از شعرهای آیینی شاعر. جلوداریان شاعری است مسلمان و مؤمن و انقلابی؛ و اشعار آیینی‌اش آینه اعتقادات اوست. پرداختن به طیف وسیعی از مضامین و موضوعات آیینی، از مناجات خداوند تا ستایش پیامبر^ص و امامان معصوم^ع و تکریم امام خمینی^{ره} و شهیدان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و نیز تبیین دردها و مصائب جهان اسلام از جمله مسئله «فلسطین»، تنوع اشعار آیینی او را نشان می‌دهد. چند بیتی از شعر «استغاثه» را، که عطر و بوی مناجات دارد، می‌خوانیم:

... ای ساحِ مقدّس «آفن یجیب‌ها»	دنیا، بدون ذکرِ تو، دنیا نمی‌شود
یعنی بهارها به تغزل نمی‌رسند	یعنی که طبع شعر شکوفا نمی‌شود
شیرینی اجابتِ شب‌گریه‌های تلخ!	طعم بهشت بی تو گوارا نمی‌شود
ای آن‌که از خودم به خودم آشناتری	یک لحظه هم بدون تو حتمی نمی‌شود
یا کاشِفَ الْكُرُوبِ لَكَ الْحَمْدُ وَ الثَّناء	زخم زمانه بی تو مداوا نمی‌شود
این نامه را به شوقِ زیارت نوشته‌ام	یا مستجاب می‌شود و یا نمی‌شود ...

(ص ۱۰۵-۱۰۶)

جلوداریان ارادتِ خود را به پیامبر اسلام^ص در شعرهای «برگزیده‌ترین» (ص ۱۱۶)، «تو کیستی؟» (ص ۱۲۴)، «خسرو حجاز» (ص ۱۳۳) و «رسول مهر» (ص ۱۳۹) نشان داده‌است. شعر «رسول مهر» او:

درخت‌ها همه در سایه مقام بلندت	بنفشه‌ها همه در تاب گیسوان کمندت
به گرد پای تو هرگز نمی‌رسند سواران	اگرچه سخت بتازند در رکاب سمندت
چه رودها که تپیدند تا تو را به کف آرند!	چه باده‌ها که وزیدند تا مگر ببرند!
مسیر چشم تو آن قدر دشت و دامنه دارد	که آهوان جهان را کشانده‌است به بندت
چنان صمیمی و بی‌ادعا و بنده‌نوازی	که نیست هیچ مسلمان و کافری گله‌مندت
رسول مهر! تو را با کدام خط بنگارم؟	فدای آن دلِ مشکل‌گشای ساده‌پسندت
بخوان به نام همان خالق که خسرو عشق است	فدای لهجه شیرین و حرف‌های چوقندت ...

کاشان از صدر اسلام مهد تشیع بوده و شاعر کاشانی ما این پشتوانه تاریخی را در اشعار آیینی خود به خوبی منعکس ساخته‌است. او برای همه ائمه^ع و به ویژه حضرت علی^ع، به اصطلاح، سنگ تمام گذاشته‌است. از میان چند شعر، که برای امیرالمؤمنین در پریزاد آمده، «باید تو را شنید» را می‌خوانیم:

خورشید نقطه‌ای ست که معنا نمی‌شود
مجنون دچار قصه لایلا نمی‌شود
این درد قرن‌هاست مداوا نمی‌شود
دیگر کسی شبیه تو پیدا نمی‌شود
مثل تو ماه این همه زیبا نمی‌شود!
هرگز غزال مثل تو معنا نمی‌شود
هرگز امیر مثل تو تنها نمی‌شود
امروز من، بدون تو، فردا نمی‌شود
حتی بهار، بی تو، شکوفا نمی‌شود
حتی نگاه یاز غریبان می‌شود
بعد از تو رو‌راهی دریا نمی‌شود
باید تو را شنید، دریغ نمی‌شود!

بعد از تو هیچ پنجره‌ای و نمی‌شود
بعد از تو عشق سر به بیابان نمی‌زند
بعد از تو شاعران تب مضمون گرفته‌اند
گم‌گشته عزیز جهان! یوسف‌الجمال!
می‌خواستم که ماه خطابت کنم، ولی
می‌خواستم غزال صدایت کنم، ولی
می‌خواستم امیر خطابت کنم، ولی
بگذار صادقانه بگویم بزرگوار!
وقتی که نیستی، چه امیدی به باغچه؟
وقتی که نیستی، چه امیدی به روزگار؟
الله اکبر از تو که در خون شناوری!
باید سکوت کرد و غم چاه را شنید

مولای من! بگو که رهایم نمی‌کنی

این کوه غصه در دل من جا نمی‌شود

(ص ۱۱۴-۱۱۵)

ارادت جلوداریان به امام رضا^ع را از تعداد شعرهایی می‌توان دریافت که در وصف آن امام

سروده. از آن میان است شعر «شمس خراسانی»:

کاش آرام بگیرد دل طوفانی من!
چه کسی می‌دمد از کالبد تاریکم!
تا به سامان برسد بی سروسامانی من
مژده وصل بده یوسف کنعانی من!
تو کجا و قفس خواب زمستانی من؟!
باغ انگوری من، شور غزل خوانی من!
ماه پیشانی من، «شمس خراسانی» من!

غرق دریا شده این روح بیابانی من
چه کسی می‌دمد از کالبد تاریکم!
بگذارید که سر در قدمش بگذارم
خاطر یاز عزیز است و عزیز است و عزیز
تو بهاری، همه چلچله‌ها می‌دانند
خواستم از تو بگویم، دهنم شیرین شد
شب سردی ست، مرا یگه و تنها مگذار

(ص ۱۵۵)

جلوداریان، به مثابه یک زن شاعر مسلمان انقلابی، برای همه زنان مطرح در دل و جان یک زن شیعی (برای حضرت فاطمه زهرا^س، حضرت زینب^س، حضرت معصومه^س - مخصوصاً به جهت نگهداشت حق همسایگی قم و کاشان - و حضرت ام‌البنین^س) شعر سروده است. جلوداریان برای حضرت خدیجه^س هم شعر دارد که البته جداگانه در مجموعه شعر کهریا چاپ شده است. از جمله شعرهای فاطمی جلوداریان، «بانوی خورشید» را می‌خوانیم:

بانوی من، بیا و از اینجا عبور کن من نذر کرده‌ام که بمانم کنار تان خورشید در پناه شما گرم می‌شود پاییزها تمام مرا غم گرفته‌اند من لایق نگاه شما گرچه نیستم من خاک زیر پای شمایم، کنیز تان! هرچند ما بدیم، ولی دستان تهی ست	در فصل فصل بی‌کسی دل ظهور کن باور نمی‌کنی، غزل را مرور کن بانو شب بلند مرا قصر نور کن برگرد و ذهن باغچه را غرق شور کن ای لطف ناگهان، به خیالم خطور کن بانو مرا، از این همه تشویش، دور کن بانو نظر به سادگی این سطور کن ...
---	--

(ص ۱۱۰)

مجموعه شعرهای آیینی جلوداریان از شعرهای مهدوی نیز خالی نیست؛ از آن جمله است شعر «رؤیای نرگس‌ها»:

فردا برای آمدن دیر است، باور کن لکنت گرفته تاروپود حرف‌هایم را اینجا همه باهم برادرکشتگی دارند اینجا، به دست عشق، صدها قفل نفرینی ست ای کاش برگردی که سیل ناجوانمردی من تیره و تارم، تو نور جمعه‌ای، اما پُر کرده دنیای مرا رؤیای نرگس‌ها	روی غزل‌ها زخم تقدیر است، باور کن چشم و دلم از واژه‌ها سیر است، باور کن در هر نگاهی، برق شمشیر است باور کن اینجا به پای عشق زنجیر است، باور کن در روح آدم‌ها سرازیر است، باور کن شب با سلام صبح درگیر است، باور کن این انتهای حسن تعبیر است، باور کن
---	--

(ص ۱۴۲)

سوگ سروده‌های جلوداریان هم، به ویژه در وصف شهدا، همه دل‌نشین و خواندنی است: از جمله شعر «سیمرغ»:

دوباره باد آورده ست عطر گیسوانت را دلم مانند گنجشکی درون سینه می‌لرزد تو وقتی نیستی، سر روی دامن که بگذارم؟ کجا رفتی که بعد از آن همه چشم‌انتظاری‌ها کجا رفتی که بعد از آن همه شب‌زنده‌داری‌ها کجا رفتی که بعد از آن همه نامه‌نگاری‌ها تو سیمرغ بلند آوازه این سرزمین بودی خدا هم شهد شیرین شهادت را به کامت ریخت	تو را می‌جویم و دیگر نمی‌یابم نشانت را ولی با اشک تسکین می‌دهم داغ گرانت را بیا در دست من بگذار دست مهربانت را برای مادرت بردند مشتی استخوانت را؟ برای همسرت بردند تابوت روانت را؟ برای کودکت بردند عکس بی‌زبانت را؟ که روزی، عاشقانه، ترک کردی آشیانت را به این خاطر که با خون حفظ کردی آرمانت را
--	---

(ص ۱۴۶)

از شعر «گنج» نیز، که برای شهیدان مفقودالآثر سروده شده، نمی‌توان به آسانی گذشت:

شبی راهی شدی تا با غریبی هم‌سفر باشی
سوارِ آمد و پیغامی از سرگشتگی آورد
نسیمی آمد و بوی خوش دلدادگی آورد
تورا تا وادی لیلاترین افسانه‌ها بردند
جهان یک پهنه آتش بود و از بی حاصلی می‌سوخت
تو باریدی که از حسّ تولّد بارور باشی
نشد اما برای آرزوهایم پدر باشی
خدا می‌خواست در این خاک مفقودالثر باشی
اگر امروز، مثل گنج، دنبال تو می‌گردیم

(ص ۱۸۱)

«حضرت عباسؑ»، «اربعین»، «نماز»، «نهج البلاغه»، «امام خمینیؑ» و «انقلاب» از جمله مضامین شعرهای آیینی جلوداریان‌اند. او در همهٔ این دست شعرها، با زبانی بی‌تکلف اما گهگاه سنت‌شکن و نوگرا، نمونه‌هایی فاخر از شعر آیینی امروز را به فارسی‌زبانان عرضه کرده‌است. از گشت‌وگذاری در آن‌ها می‌توان دریافت شاعر، در شعر خود، «پوشیده‌گویی» را بیشتر دوست دارد تا اصطلاحاً «روضهٔ مکشوف‌خواندن». او در بسیاری از غزل‌ها نام مخاطب را تا پایانِ غزل، مثل یک راز، مکتوم و پوشیده نگه می‌دارد و تنها در پایانِ غزل رازگشایی می‌کند. پایان‌بندی‌های شاعر در غزل‌ها، نشان از هنرمندی و هنرشناسی او دارد. پیش‌تر این رمزگشایی ظریف را در پایانِ غزلِ «شمس خراسانی» شاهد بودیم. نظیر همان شیوه را در شعر «غریب‌ترین» (ص ۱۷۱) هم می‌بینیم؛ آنجاکه شاعر غزلِ خود را با این بیت به پایان می‌برد:

اگرچه دخترِ سردابه‌های کاشانم سعادت است که در مشهدالرضا هستم

(ص ۱۷۲)

در غزل «گوهر» (ص ۱۸۲) که برای حضرت زهراؑ سروده شده جلوداریان، در همهٔ ابیات، مخاطب محبوبِ خود را با ضمیر «تو» یاد کرده و تنها در پایانِ غزل است که با یک «التفات» هنرمندانه به شعرش «حسن مقطع» می‌بخشد و آن را با این بیت تمام می‌کند:

خوشبخت آن زنی‌ست که در طولِ زندگی پا جای پای حضرت زهرا گذاشته

(ص ۱۸۳)

اما «فصل راز» پریزاد چهارده شعرِ ترانه‌گونه در بردارد. زبان این شعرها با زبان شعرهای «فصل عشق» و «فصل عطش» فرق دارد؛ تفاوتی که اقتضای طبیعیِ ترانه‌سرایی است. جلوداریان در ترانه‌سرایی هم کارنامهٔ مقبولی دارد. بسیاری از اشعار او را می‌توان در ترانه‌ها و بعضی آهنگ‌های ابتدا و انتهای مجموعه‌های تلویزیونی شنید. شعرهای «پدر»، «خلوت شبانه» و «محبت» از جمله اشعار پریزاد است که با صدای خوانندگان «مرکز موسیقی و سرود صداوسیما» جمهوری اسلامی

ایران» در قالبِ نماهنگ صداگذاری و اجرا شده‌اند. ترانه‌سرایی هنری است که شاعران مشهور روزگارِ ما نوعاً بدان التفاتی نشان نمی‌دهند. حضور جلوداریان در این عرصه را می‌توان امتیازی در کنارِ دیگر امتیازاتِ او دانست.

نتیجه

سارا جلوداریان یکی از زنان شاعر بعد از انقلاب اسلامی است. زبان شعرِ او ساده و از لحاظِ دستوری سالم است. آوردن تصاویر تازه و بدیعِ زبانِ شعرش را دشوار نکرده‌است. او ترانه‌سرای توانایی هم هست و آن دسته از اشعارش که به ترانه نزدیک می‌شوند، به اقتضای ترانه‌گونه‌بودنشان، زبانی شکسته و ساختاری متفاوت دارند. «فصل راز» پرزاد از چهارده شعرِ ترانه‌گون شکل گرفته‌است. شعرهایِ «پدر»، «خلوت شبانه»، و «محبت» از جمله اشعارِ پرزاد است که در قالبِ نماهنگ صداگذاری و اجرا شده‌اند. ویژگیِ دیگر شعرِ جلوداریان زبانِ زنانهٔ اوست که هم در انتخاب کلمات و هم در ساختن تصاویر شعری‌اش دیده می‌شود.

«عشق به میهن»، در شعر جلوداریان، جلوه‌ای خاص دارد. اشعاری که برای زادگاهش کاشان سروده‌است نمونه‌ای از عشقِ او به میهن به شمار می‌رود؛ اما میهن برای او در کاشان خلاصه نمی‌شود و اشعاری که دربارهٔ دفاع مقدس و قهرمانان و شهدا و خلیج فارس سروده‌است نشان‌دهندهٔ همین ویژگی است. در میان اشعارِ او چند شعرِ مناسبی هم دیده می‌شود؛ مانند شعر «از ارگ تا سیلک» (برای زلزلهٔ بم) و

شصت‌وسه شعر از اشعار آیینی جلوداریان، که در فصل دوم مجموعهٔ پرزاد آمده‌است، تنوع موضوعات شعر آیینیِ او را نشان می‌دهد؛ از مناجات با خدا و نعت پیامبر اسلام^ص و منقبت امامان^ع گرفته تا تکریم امام خمینی^و و بیان مصائب جهان اسلام و مسئلهٔ فلسطین. جلوداریان، همچنان‌که زبانی زنانه دارد، به زنان مطرح جهان شیعی نیز پرداخته‌است؛ از جمله شعر «بانوی خورشید» که برای حضرت فاطمه^س سروده‌است. «اربعین»، «نماز»، و «نهج البلاغه» از دیگر مضامین شعرهای آیینی جلوداریان است.

منابع

- جلوداریان، سارا، پرزاد (گزیده اشعار)، شانی، چاپ دوم، کرج ۱۳۹۸.
حدّاد عادل، غلامعلی، «درون‌مایه و ویژگی‌های اشعار آیینی محمدحسین انصاری‌نژاد»، ادبیات انقلاب اسلامی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، دورهٔ سوم، ش ۱ (پیاپی ۵)، زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۳-۴۰.

